

نگاهی به مکتب اخباری گری
به مناسبت سالگرد ارتحال میرزا محمد استرآبادی

رضا برنجکار:

اگر علامه حلی در این زمان بود، برخی ایشان را اخباری می‌پنداشتند

❁ بعد از دوره علامه حلی عده‌ای معتقد بودند که اجتهاد ما تحت تأثیر اهل سنت قرار گرفته است
❁ اخباری‌ها در استنباط احکام شرعی مخالف اجتهاد بوده‌اند
❁ بزرگ‌ترین متکلمان ما جزو اصولیون بودند
❁ اهل سنت از قرآن به‌طور مستقیم بهره می‌گیرند؛ اما ما برای تفسیر قرآن باید به روایات مراجعه کنیم

❁ **حجت الاسلام والمسلمین دکتر رضا برنجکار مترجم، نویسنده و پژوهشگر، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران و معاون موسسه فرهنگی دارالحديث در کنار فعالیت‌ها و همکاری با مراکز پژوهشی حوزه دانشگاه، از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۱ ریاست پردیس فارابی دانشگاه تهران را بر عهده داشته و کتاب او در بیست و پنجمین دوره کتاب سال جمهوری اسلامی، کتاب سال برگزیده شده است.**



در ابتدا بفرمایید که نزاع اخباریین و اصولیین از چه دوره‌ای آغاز شد و ریشه پیدایش اخباری‌گری چه بود؟

نزاع اخباریون و اصولیون اولاً و بالذات، نزاعی است که بین فقهای مجتهد معتقد به علم اصول و علمای اخباری صورت گرفت. بعد از دوره علامه حلی عده‌ای معتقد بودند که اجتهاد ما تحت تأثیر اهل سنت قرار گرفته است. این را در چند زمینه مطرح می‌کردند: یکی در زمینه علم رجال. معتقد بودند شیوه تعامل آن‌ها با روایات بر اساس طبقه‌بندی‌های سندی همان شیوه اهل سنت است. قدمای ما احادیث را به چهار قسم تقسیم نمی‌کردند؛ بلکه به دو قسم معتبر و غیر معتبر تقسیم می‌کردند. در اعتبار حدیث هم، رجال تنها فاکتور نبود و حتی مهم‌ترینش هم نبود. مرحوم کلینی در کتاب کافی در مقدمه کتاب، توضیح می‌دهد که چه روایت‌هایی را آورده است. در هیچ کدام از ملاک‌هایی که ذکر می‌کند، رجال نیست؛ اگر چه خودش معتقد به رجال هست؛ چون به هر حال روایات را با ذکر سند ذکر کرده است. می‌گوید روایاتی را می‌آورم که موافق عقل باشند؛ روایاتی را می‌آورم که موافق با قرآن باشد؛ روایاتی را می‌آورم که موافق با سنت قطعی باشد و... روش‌های دیگری در قطعیت اعتبار احادیث بود؛ مثل اینکه از کتبی که اصحاب استفاده می‌کردند و نوعاً هم به تأیید امام معصوم رسیدند. معمولاً این ملاک‌ها را در نظر می‌گرفتند؛ یعنی ملاک کتاب، عقل، سنت قطعی. این طور نبود که سلسله سند را بررسی کنند. بحث سند البته مورد توجه بود؛ اما نه به این شکل که صرفاً بر اساس طبقه‌بندی کتاب‌های رجال. یکی از اشکالات این بود که این روش از اهل سنت گرفته شده است.

مسئله بعدی، تفاوت شیوه ما با اهل سنت در تعامل با قرآن بود. اهل سنت از قرآن به‌طور مستقیم بهره می‌گیرند؛ اما ما برای تفسیر قرآن باید به روایات مراجعه کنیم. اخباریون در این موضع افراطی بودند

و همیشه جریان‌هایی که مقابل هم‌دیگر هستند، به افراط و تفریط هم‌روی می‌آوردند. در واقع دورویکرد در مسئله رجوع به روایات هست: یکی اینکه خوب است برای تفسیر قرآن به روایات هم مراجعه بشود. رویکرد دوم این است که اگر به روایات مراجعه نشود آیات قرآن هیچ حجتی ندارند. این رویکرد دوم، حالت افراطی بود. حالت اعتدالی این است که قرآن به تنهایی دلالت و نص دارد و برای فهم بهتر می‌توانیم به روایات هم مراجعه کنیم و از آن‌ها کمک بگیریم. به هر حال رابطه قرآن و روایات و اینکه آیا قرآن بدون روایات معتبر است و حجت دارد یا خیر، بحث دامنه‌داری بود. از جمله مباحث دیگری که مطرح شد، بحث علم اصول بود. اخباریون معتقد بودند که علم اصول هم از اهل سنت وارد شده و این مباحث اصولی که مطرح می‌شود، در اجتهاد نیازی به آن‌ها نیست. در مقابل بحث رجالی، کتب اربعه را با همان ملاک‌هایی که داشتند، حجت می‌دانستند. می‌گفتند این روایات در کتبی نقل شده‌اند که معتبرند و موافق سنت قطعی‌اند. این در حالی است که اصولیون این گونه نبودند و در واقع کل روایات اربعه را حجت نمی‌دانستند. البته در میان اصولیون بعضی‌ها همین دیدگاه را دارند که کتب اربعه معتبر و حجت دارند و از معاصرین و مجتهدین هم این دیدگاه را دارند. در علم اصول، معتقدین به اصول به این شکل نبودند و اجتهاد مبتنی بر علم اصول و رجال را اعتقاد نداشتند. این نزاع از اینجا آغاز شد. افراد برجسته این بحث و نزاع در اخباریون، محمدامین استرآبادی و بحرانی بودند. به یک معنا اختلاف در این بود که آیا اجتهاد و تقلید به این شکل درست است یا اینکه هر کسی موظف است به کتب اربعه مراجعه کند و جواب مسئله‌اش را خودش بیابد. می‌گفتند ما در هر مسئله‌ای باید به روایات مراجعه کنیم و اگر روایتی درباره مسئله ما وجود نداشت، باید احتیاط کنیم؛ این هم خودش یک روش اصولی بود و این طور نبود که اصول را به‌طور مطلق قبول نداشته باشند. بگذریم از

اینکه در بین خود اخباریون هم، کسانی مثل صاحب حدائق الناضره هستند که به یک معنا اصول و اجتهاد را قبول داشتند؛ ولی نه به این شکلی که اصولیون می‌گویند. به چیزی بین اصولی و اخباری باور داشتند. **شاخص‌ترین عالم اصولی که به مقابله با اخباری‌گری برخاست چه کسی بود و چقدر در کارش توفیق حاصل کرد؟**

مرحوم وحید بهبهانی به عنوان رهبر اصولیون و مجتهدین که با اندیشه اخباریون مقابله می‌کرد، فقه و اصول معقول و معتدلی را ارائه داد. پس از ایشان مرحوم شیخ انصاری و فقهای بعدی همین روش را در پیش گرفتند. در واقع نه تنها از این اجتهاد و مجتهدان و اصولیون دفاع کرد، بلکه اصول و رجال اجتهاد را به شکل معقولی که اشکالات اخباریون بدان وارد نشود، مطرح کرد؛ یعنی این طور نیست که ما مرحوم وحید بهبهانی را مثل علامه حلی بدانیم. بلکه تقریر معتدلانه و معقولی از علم اصول و اجتهاد ارائه داد و تلاش‌های ایشان باعث شد که اخباریون که به سمت اوج و قبضه کردن حوزه‌ها پیش می‌رفتند، با این طرح مرحوم وحید بهبهانی و دفاع معقول ایشان از علم اصول، تضعیف شدند و وزن اصولیون و مجتهدان تقویت شد. البته این را هم عرض کنم اخباری‌گری یک نوع واکنش به علم رجال و اصول بود و معمولاً واکنش‌ها به صورت تند و افراطی صورت می‌گیرند. در قم مکتب‌های فکری اصولی بعد از آن زمان، یعنی از زمان مرحوم حاج شیخ تا مرحوم امام، در مقایسه با نجف خیلی تفاوت داشت. اگر در آن زمان به جای علامه حلی، شخصی مثل آیت‌الله بروجردی بود و مکتب قم به عنوان شاخص مطرح می‌شد، شاید اخباریون اصلاً به این شکل مطرح نمی‌شدند. در مکتب قم، نه رجال به آن شکل تنها ملاک بوده است و نه اصول. در میان فقهای قم می‌بینیم که اگر سند روایتی اشکال داشته باشد، به خاطر قرائن دیگری به آن عمل می‌شود. در اینجا اشکالات اخباریون وارد نمی‌شود یا دست کم به



امام خمینی کاملاً قائل به تفکیک حوزه‌های فقهی و فلسفی بود. فلسفه را در جای خودش به خوبی بحث می‌کرد؛ اما در فقه و اصول عرف را در نظر می‌گرفت. همچنین امام مخالف علم اصول رایج در نجف بود که در آن فلسفه نقش پررنگی داشت. معتقد بود که مباحث فلسفی در جای خودش خوب است؛ اما در اصول نیازی به این مباحث نداریم و بلکه اگر این دورا در هم بیامیزیم، پیامد مضری در بر خواهد داشت؛ بنابراین گمان می‌کنم حضرت امام و به‌طور کلی مکتب قم، علم اصول و اجتهاد معقول و معتدلی را مطرح می‌کردند

کاری تخصص می‌خواهد. در هر کاری اجتهاد لازم است. اجتهاد و تخصص هم یعنی روش و متد. آن متد در فقه و اصول، در واقع یک متد کاملاً عقلایی و مستند به سنت اهل بیت است. برای مثال در کلام، امام صادق علیه‌السلام به بعضی از اصحاب خود اجازه نمی‌داد بروند متکلم بشوند و می‌فرماید که بر شما حرام است. یونس ابن یعقوب را از علم کلام نهی می‌فرمود. وقتی امام صادق علیه‌السلام به هشام می‌فرماید که برو و متکلمین را بباور و مباحث کن، یونس ابن یعقوب به ایشان می‌گوید که شما به من فرمودید کلام حرام است. امام به او می‌فرماید این را به تو گفتم چون تو نمی‌توانی از پس آن بریایی... با اینکه ابن یعقوب از اصحاب بود و معارف می‌دانست؛ اما توان مناظره نداشت. همچنین به امام صادق علیه‌السلام اشکال کردند که شما در جایی گفتید کلام بد است و الان می‌فرمایید کلام خوب است. امام فرمود من گفتم وای بر متکلمانی که کلام ما را ترک می‌کنند و بدون تسلط کافی مناظره می‌کنند. افراد باید یک دوره نزد ما بیایند و معارف را به خوبی یاد بگیرند و مسلط بشوند و بعد مناظره کنند. آن سخن امام درباره کسانی بود که به معارف اهل بیت علیهم‌السلام مسلط نبودند و می‌رفتند و شکست می‌خوردند و چیزهایی از خودشان می‌گفتند که عقاید شیعه نیست و در واقع مردم را منحرف می‌کردند. یا اینکه معارف را می‌دانستند، اما روش تکلم را بلد نبودند؛ یعنی یا اشکالشان محتوایی بوده یا روشی. عمده اشکالات امام صادق علیه‌السلام به متکلمین همین‌ها است. برای مثال به آنان می‌فرمود که جدال شما جدال غیر احسن است؛ یعنی برای محکوم کردن طرف مقابل دروغ می‌گویید و با مطالب باطل طرف را محکوم می‌کنید و موفق می‌شوید؛ اما مردم بعداً گمان می‌کنند که در مناظره از مطلب باطل استفاده کردید و این روش اثر عکس می‌گذارد و برای آینده مؤمنان چنین روشی درست نیست؛ بنابراین به نظر می‌رسد که ملاک اخباری و اصولی بودن، طرفداری از فلسفه و مخالفت با آن نیست؛ اتفاقاً بعضی‌ها معتقدند فیلسوفان متأخر مثل ملاصدرا و فیض کاشانی هر دو اخباری بودند. اخباری بودن فیض کاشانی کاملاً مشخص است؛ آن هم از اخباری‌های افراتی. چون اخباری‌های معتدلی مثل صاحب حدائق داریم! استاد عابدی شاهرودی در مقدمه یکی از کتاب‌های تصحیح شده ملاصدرا استناد به یکی از مطالب وی می‌کند و نشان می‌دهد که ملاصدرا هم اخباری بود. بعضی‌ها هم معتقدند یکی از دلایل تبعید ملاصدرا از اصفهان، اخباری بودن او و مخالفتش با فقها و مجتهدان بود. در واقع مخالفت ملاصدرا با فقها و علما فقط در باب فلسفه نبود، بلکه در قضیه اجتهاد هم مخالفت می‌ورزید. به هر حال منطقاً ممکن است کسی فیلسوف باشد و اخباری؛ و کسی فیلسوف باشد و مجتهد. بالعکسش هم ممکن است.

که درس اصول میرزای نائینی را به همراه آیت‌الله سید جمال گلپایگانی به راه انداخت. تا قبل از آن میرزای نائینی اصلاً درس اصول نداشت و این دو نفر پیشنهاد دادند کرسی درس اصول ایشان تشکیل بشود و حتی در دوره اول درس خارج هم جمعیت از هفت نفر نگذشته بود. در دوره دوم بود که آیت‌الله خوئی و دیگر بزرگان درس ایشان را شرکت کردند. ایشان اصولی به این معنا بود و سه کتاب اصولی نوشت و علاوه بر این متکلم هم بود؛ یعنی در مباحث اعتقادی وارد شد و چهار جلد در زمینه معارف قرآنی کتاب نوشت. مرحوم نائینی متهم بود به اینکه اصول را خیلی گسترش داده تا حدی که مکتب قم اصول نائینی را قبول نداشت و حداقل می‌گفت بسیاری از این مباحث فایده‌ای ندارد و از آن حالت عرفی خارج شده و به اصطلاح حالت عقلی به خودش گرفته است. حال در نظر داشته باشید که میرزای نائینی شاگردی مثل میرزا مهدی اصفهانی داشت؛ اما صرفاً به جرم اینکه در برخی مباحث اعتقادی با فلسفه و حکمت متعالیه مخالفت کرده، متهم به اخباری‌گری شده است؛ یعنی به یک مجتهد اصولی نجفی دارای اجازه اجتهاد از میرزا نائینی و دارای کرسی درس اصول و در موقعیت مرجعیت، متهم به اخباری‌گری می‌شود! البته این از یک طرف اوج بی‌سوادی است؛ و از طرف دیگر واقعاً حب و بغض‌ها هم وجود دارد؛ یعنی افرادی این حرف را می‌زنند که کشته مرده فلسفه هستند و ملاکشان در اصولی و اخباری، فلسفی بودن و غیر فلسفی بودن است؛ در حالی که این مطلب هیچ ربطی به مسئله اصولی و اخباری ندارد و بلکه بزرگ‌ترین متکلمان ما که مخالف فلسفه بودند، اصولی بودند. علامه حلی که به عنوان اصولی افراتی شناخته می‌شود، در کشف المراد از فلسفه انتقاد می‌کند و در بعضی از کتاب‌هایش تعبیر تنیدی درباره اعتقادات برخی از فلاسفه دارد. می‌گوید هر کسی که توحید و نبوت و همه اصول دین را قبول داشته باشد، اما حدوث عالم را قبول نداشته باشد، مسلمان نیست. قطعاً اگر علامه حلی در این زمان بود، برخی ایشان را اخباری می‌پنداشتند.

پس اساساً مشکل اخباریون و اختلافشان با اصولیون در چه چیزی بوده است؟

اخباری‌ها در استنباط احکام شرعی مخالف اجتهاد بوده‌اند. مرحوم شیخ جواد تبریزی در درس فقه و اصول نشان می‌داد که در کجاها اخباری‌ها اجتهاد می‌کردند و در چه مسائلی وارد اصول می‌شدند. در واقع اخباری‌گری با آن توصیف محمدامین استرآبادی و آن رویکرد تندش اصلاً ممکن نیست عملی بشود. یعنی اگر بخواهیم وارد مباحث دینی بشویم، ممکن نیست با آن روش استرآبادی به نتیجه برسیم. در واقع ناخودآگاه همان روش، خودش را انقض می‌کند و اصولی می‌شود؛ اما اصولی بودن در جات و شدت و ضعف دارد. ما معتقدیم که هر

آن شدت وارد نمی‌شود؛ چون این روش چیزی نیست که از اهل سنت برگرفته شده باشد؛ بلکه این روش از قدمای شیعه گرفته شده است. روشی که اهل بیت و اصحاب اهل بیت علیهم‌السلام آن را ترویج کردند؛ بنابراین ما می‌بینیم که در مکتب‌های بعدی، مثل مکتب قم و سامرا و نجف، اختلافاتی در این زمینه وجود دارد؛ ولی همه این فقها و اصولیون در یک مسئله اشتراک دارند و آن اینکه اخباری‌گری به معنای نفی اجتهاد و اصول است. اخباری‌گری به آن معنا که محمدامین استرآبادی مطرح می‌کرد را قبول ندارند؛ یعنی در اصل همگی اصولی هستند و اخباری نیستند؛ اما همین اصولی بودن درجات دارد: در همین تقریرات علم اصولی مرحوم آیت‌الله منتظری از مرحوم آیت‌الله بروجرودی که نگاه کنید، اصول شسته‌رفته و مختصری می‌بینید که حتی عده‌ای اعتراض کردند که چرا تقریرات درس اصول آیت‌الله بروجرودی کم و خلاصه است؛ گفتند همین قدر هم زیاد است. با این حال اصل علم اصول و اصل رجال را قبول دارند. اصل اینکه قرآن ظهور نص دارد و این ظهور و نص، حجت است، قبول دارند. البته باید به روایات مراجعه کرد؛ چون فقه بدون مراجعه به روایات معنا ندارد. اختلاف فقط این سه‌الی چهار نمونه نیست و من به مهم‌ترین‌ها اشاره کردم. اختلافات دیگری هم بین اصولیون و اخباریون وجود دارد. به نظر من در بعضی از کتاب‌ها این اختلافات را فهرست کردند. کتاب روضات الجنات تعداد زیادی از اختلافات را فهرست کرده است.

در یک جمله اگر بخواهیم اختلاف میان اصولیون و اخباریون را خلاصه کنیم این می‌شود که مسئله اصولیون اجتهاد در منابع دینی بر اساس یک متد خاص بود؛ حال آن متد خاص بین خود اصولیون و مکتب‌های فقهی و اصولی قدر متیقن‌هایی دارد و یک اختلافات جزئی بین خود اصولیون.

آیا واقعاً اخباری‌ها به عقل هیچ بهایی نمی‌دهند و برای تحصیل تمام معارف دینی صرفاً به اخبار و روایات تکیه دارند؟

ما از طرفی می‌بینیم که بزرگ‌ترین متکلمان ما جزو همین اصولیون بودند؛ مثل علامه حلی که در اوج مجتهدین بود. همان‌طور که عرض کردم بعضی از مکتب‌ها روش ایشان را در رجال و نحوه مراجعه به روایات تعدیل کردند. با این حال ایشان بزرگ‌ترین متکلمان بود. ایشان عقل و وحی را قبول داشت و در اعتقادات به قرآن و روایات مراجعه می‌کرد و به هر حال متکلم بود. دیگر فقها در همین سبک و روش بودند؛ از جمله شیخ مفید، شیخ صدوق (با دو گرایش مختلف در کلام و فقه)، سید مرتضی، شیخ طوسی و... این بزرگان هم متکلم بودند و هم مجتهد؛ یعنی هم فقیه اصولی بودند و هم متکلم. در میان معاصران هم میرزا مهدی اصفهانی شاگرد میرزای نائینی بود و اجازه اجتهاد بلند بالایی هم از ایشان داشت. کسی



خباریون معتقد بودند که علم اصول هم از اهل سنت وارد شده و این مباحث اصولی که مطرح می شود، در اجتهاد نیازی به آن ها نیست. در مقابل بحث رجالی، کتب اربعه را با همان ملاک هایی که داشتند، حجت می دانستند. می گفتند این روایات در کتبی نقل شده اند که معتبرند و موافق سنت قطعی اند. این در حالی است که اصولیون این گونه نبودند و در واقع کل روایات اربعه را حجت نمی دانستند

مثل میرزا مهدی اصفهانی که مجتهد و شاگرد میرزای نائینی بود و از طرفی مخالف فلسفه. البته اگر مافلسفه را به معنای عام در نظر بگیریم، اتفاقاً میرزا مهدی اصفهانی فیلسوف بسیار بزرگی بود. یکی از افرادی که کتاب علیه ایشان نوشت، نشان داد که میرزا مهدی اصفهانی یک فیلسوف تمام عیار است؛ چون مسائلی مانند انسان شناسی و حتی مسئله ماهیت را مطرح می کرده که تا قبل از آن مطرح نبود. میرزا مهدی اصفهانی در همه مباحث فلسفی و کلامی وارد شده و نظر داده، اما چون عده ای نظرش را نمی پذیرند، همان ابتدا می گویند که او ضد فلسفه است. در حالی که اگر میرزا مهدی اصفهانی در غرب بود، به عنوان فیلسوف شناخته می شد. برای مثال کانت فلسفه را نابود کرد و با عقل فلسفه را رد کرد؛ یعنی گفت فلسفه را نمی شود به معنای نظام عقلی منطبق بر عالم در نظر داشت. صرفاً فلسفه را به معنای فلسفه علم قبول داشت؛ یعنی بررسی مبادی علوم. همچنین فلسفه اخلاق و...؛ اما فلسفه محض را قبول نداشت. مباحثی را که ما الان در فلسفه و کلام بحث می کنیم، قبول نداشت. اگر نگوئیم کانت بزرگترین فیلسوف جهان بود، قطعاً یکی از بزرگترین فلاسفه غرب بود. الان در دنیا دو مکتب فلسفی وجود دارد: فلسفه قاره ای و فلسفه تحلیلی. اگر این دو مکتب در ایران بودند به عنوان اخباری و ضد فلسفه شناخته می شدند؛ چون هر دو مخالف فلسفه سنتی به معنایی که در ایران بوده هستند. فلاسفه تحلیلی که هر نوع فلسفه را رد می کنند. آن ها هم یک نوع فلسفه انسانی را در نظر می گیرند. من یک زمانی در مؤسسه امام خمینی (ره) فلسفه اگزستانسیالیسم درس می دادم. طلبه ها می گفتند اینکه شما به ما درس می دهید، اسمش فلسفه نیست؛ درس اخلاق است. همه مباحث آن درباره ایمان و امید و عشق و... است! فلسفه ای که این مقولات را بحث می کند، فلسفه نیست؛ اخلاق است. اگر امثال هایدگر، مارسل، راسل و ویتگنشتاین و... در ایران بودند، برخی می گفتند که این ها ضد فلسفه هستند. می خواهم بگویم که مادر ایران تلقی های بسیار نادرستی را پذیرفته ایم. این هم ناشی از تعصب شدید و زیر پا گذاشتن اصول اخلاقی است. اگر از کسی خوشمان نیاید، می خواهیم به هر قیمتی او را ساقط کنیم. باید به خودمان بگوئیم که اگر اخباری، امر منفی است باید از همان هم بتوانیم استفاده کنیم. نباید مخالفان خود را با انگ زدن از میدان به در کنیم. در میان اصولیون مادر قم، بعضی ها هستند ملاک های اخباری را قبول دارند؛ مثل ملاک های کتب اربعه؛ اما نمی گوئیم که آن ها اخباری هستند. نباید بگوئیم اخباری. علامه مجلسی در اکثر ملاک هایی که وجود دارد، اصولی به شمار می آید. کتابی در این زمینه نوشته شده و تمام ملاک های اصولی را فهرست کرده و نشان داده که علامه مجلسی اصولی بود؛ یعنی حجیت قرآن و رجال و سند روایات

را قبول داشت؛ با این حال برخی به ایشان اخباری می گویند. چرا؟ چون فلسفه را نقد و به اخبار مراجعه می کرد. من کتاب های درسی برای حوزه نوشتم و به تهران رفتم تا با اساتید عقاید دیداری داشته باشم. یکی از اساتید به من گفت: «شما چرا در این کتاب کلامی از آیات قرآن و روایات استفاده کردید؟!» گفتم: «چه اشکالی دارد؟» گفت: «در اعتقادات فقط باید مباحث عقلی مطرح بشود.» گفتم: «اگر از آیات قرآن و روایات برای عقاید استفاده کنم چه اشکالی پیش می آید؟» گفتند: «این روش اخباری است.»

حضرت امام خمینی (ره) برای استنباط احکام شرعی و همچنین اثبات عقاید چه رویکردی داشت؟

حضرت امام (ره) مجتهد برجسته به تمام معنا بود. ولی در قالب مکتب قم شناخته می شد. ایشان اتفاقاً خیلی منطقی و معقول حرکت می کرد. با اینکه در فلسفه تخصص داشت و بعضی ها معتقدند که نفر اول یا دوم در میان فلاسفه معاصرین به شمار می آید، اما در مباحث فقهی و اصولی، وقتی طلبه ها به امام اشکال می کردند، امام می فرمود که در مباحث فقهی و اصولی نباید بحث فلسفی کرد. در فقه مسئله عرف هم مطرح است. برای مثال درباره خون لباس، باید ببینیم که خون عرفاً در لباس هست یا نیست و نه فلسفاً. امام خمینی کاملاً قائل به تفکیک حوزه های فقهی و فلسفی بود. فلسفه را در جای خودش به خوبی بحث می کرد؛ اما در فقه و اصول عرف را در نظر می گرفت. همچنین امام مخالف علم اصول رایج در نجف بود که در آن فلسفه نقش پررنگی داشت. معتقد بود که مباحث فلسفی در جای خودش خوب است؛ اما در اصول نیازی به این مباحث نداریم و بلکه اگر این دورا در هم بیامیزیم، پیامد مضری در بر خواهد داشت؛ بنابر این گمان می کنم حضرت امام و به طور کلی مکتب قم، علم اصول و اجتهاد معقول و معتدلی را مطرح می کردند. برای مجتهدین قم رجال هم مهم بود؛ اما این طور نبود که فقط رجال ملاک باشد. در نظر قدما همین طور بود. در دوره های میانی بود که رجال تنها ملاک شناخته شد. در میان قدمای ما روایاتی را در نظر می گرفتند که سندشان هم صحیح است، اما می بینیم که به آن ها فتوا نمی دادند. مثل غسل جمعه به جای وضو. ولی آیت الله خوئی به این مسئله فتوا داده؛ چون پیرو مکتب نجف بوده است.

بعضی ها توجیه می کنند که شاید روایاتی دیگری هم باشند. چنین چیزی بعید است؛ چون تمام کتب روایی آن زمان، الان هم به دست ما رسیده اند؛ بنابر این این قضیه نبود. کتب و روایاتی که به دست آنان رسیده و مورد قبولشان واقع شده به دست ما هم رسیده است. برای سید مرتضی و شیخ مفید و شیخ طوسی خبر واحد مطلقاً حجت نیست. سید مرتضی می گوید که خبر واحد نه در فقه معتبر است و نه در عقاید؛ اما همان هم می گوید اگر قرینه

باشد معتبر است. شیخ طوسی می گوید قرینه ولو سلسله سند آن صحیح باشد. اساساً تعامل آنان با خبر واحد با روش برخی از علمای معاصر متفاوت است؛ یعنی آن ها قائل به قرینه گرایی بودند. آن وقت رجال یکی از قرائن بود؛ وجودش در کتب معتبر یکی از آن قرائن است. هماهنگی با کتاب و سنت قطعی هم ملاک بود و در نظر گرفته می شد. اگر قرینه ای باشد که ما را به یقین و وثوق برساند، آن را قبول داشتند. همان سید مرتضی هم آن را قبول داشت. روش قدما چیز دیگری بود و این طور نبود که به صرف خبر واحد روایتی را قبول نکنند؛ بلکه ملاک های دیگری را هم در نظر می گرفتند.

امروزه اخباریگری در حوزه های علمی ما چه جایگاهی دارد؟

به گمانم امروزه اخباریگری در حوزه های علمی قم و نجف جایگاهی ندارد و الان اخباریگری وسیله سوء استفاده شده است. ما الان نه در قم اخباری داریم و نه در نجف. بعضی از گرایش های افراطی به اجتهاد و اصول، به کسانی که در عقاید به روایات مراجعه می کنند انگ اخباری می زنند. در حالی که این صحیح نیست و مراجعه به روایات هم عین اجتهاد است. اگر کسی روایاتی را بیابارد بدون عام و خاص کردن آن؛ همان چیزهایی که در علم اصول ما آن ها را قبول کردیم؛ یعنی اینکه کلی نگری نکنیم. باید ببینیم لغت و متد چیست. یکی از زمینه هایی که در قم هست و واقعاً اجتهاد ما ضعیف کرده است، ضعف در اجتهاد لغت است. ما در لغت واقعاً مشکل داریم. صرف و نحو باید تقویت بشود و فهم صحیح از لغات را با روایات تطبیق بدهیم. هر چند این هم کافی نیست. چون ممکن است معصوم در جای دیگری سخن دیگری گفته باشد؛ یک جا عام گفته باشد و در جای دیگر خاص. همچنین ممکن است مغایر با قرآن باشد؛ یعنی اساس علم اجتهاد کل نگری است. بعضی از فلاسفه از همین روش استفاده می کنند. روایتی که اولاً سندش صحیح نیست و اگر بگردیم در کتاب ابن عربی پیدایش می کنیم. نه تنها سند ندارد، بلکه اصلاً در کتب حدیثی وجود ندارد. ثانیاً بررسی می کنیم می بینیم معنایش روشن نیست. یا تشابهی دارد در حالی که هزاران روایت صحیح در کتب معتبر هست خلاف آن معنا و بر اساس آن روایات معلوم می شود که معنای این روایت چیست. این روش یعنی اخباری. معمولاً کسانی که طرفدار فلسفه و عرفان هستند از این روش استفاده می کنند. ملاصدرا در اسفار غالب روایاتی که استفاده می کند، روایاتی است که سند ندارند و اصلاً در کتب حدیثی وجود ندارند. این روش اخباری است. اصولی کسی است که روایات را بررسی سندی می کند و اگر سند روایتی اشکال داشته باشد، با ملاک های دیگری آن را تأیید یا رد می کند. مثلاً نشان می دهد که آن روایت متواتر است؛ یعنی از این ملاک هایی که در علم اصول هست، قدر متیقن هایی داریم. در خود اصول هم اختلافاتی هست.